

هو العليم

# تتمه بحث نكره و اسم جنس

ديدگاه صاحب فصول

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقيد - جلسه صدوسى و چهارم

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى  
قدس الله سرّه



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

## فرق بین نکره و اسم جنس

تتمه بحث راجع به نکره و اسم جنس و اشکال صاحب کفایه بر [صاحب] فصول باقی ماند.

فرق بین اسم جنس و بین نکره، در این است که در اسم جنس نظر به فرد خارج نیست؛ بلکه منظور طبیعت است بدون توجه به فرد خارج و به اعتبار دیگر به حصه خارجی. وقتی که ما می‌گوییم: **جَنَّتِي بِرَجُلٍ**، در اینجا منظور از این طبیعت حصه خارجی است. اما در اسم جنس بحث روی نفس رجولیت است، بدون لحاظ وحدت و بدون لحاظ کثرت. در نکره لحاظ وحدت و لحاظ کثرت می‌شود، ولو با دلالت مقتضی. یعنی خود کلام، مقتضی برای وحدت و کثرت است؛ اما در اسم جنس این طور نیست. وقتی که می‌گوییم: **جَنَّتِي بِرَجُلٍ**، منظور از رجل، **وَاحِدٌ مِنْ أَفْرَادِ الرِّجَالِ** است؛ [یا وقتی که می‌گوییم: **جَنَّتِي بِرَجَالٍ**، **جَنَّتِي بِرَجُلَيْنِ**، مقتضی کثرت است؛ اسم جنس این طور نیست. اسم جنس دلالت بر نفس الطبیعة می‌کند بدون لحاظ وحدت یا لحاظ کثرت در آنها. در اینجا تفاوت بین [نکره و] اسم جنس فقط در حمل شایع است. یعنی از مصداق برای این اسم جنس، تعبیر به نکره آورده می‌شود اما در اسم جنس به حمل شایع، در آنجا فرد خارج معین یا غیر معین نیست؛ بلکه طبیعت در آنجا مورد لحاظ واقع می‌شود. مثل **الرَّجُلُ خَيْرٌ مِنَ الْمَرْأَةِ**، **طَبِيعَةُ الرَّجُلِ خَيْرٌ مِنَ الْمَرْأَةِ** یا **الْتَمَرَةُ خَيْرٌ مِنَ الْجَرَادَةِ**. این تفاوت بین اسم جنس و بین نکره است.

## بیان صاحب فصول درباره نکره و اسم جنس

مرحوم صاحب فصول در اینجا یک بیانی دارند ایشان می‌فرمایند که نکره آن لفظی است که بر فرد غیر مردد دلالت می‌کند **إِمَّا هَذَا وَ إِمَّا هَذَا**؛ اما در اسم جنس این طور نیست، آن فرد غیر مردد در آنجا معنا ندارد، بلکه نفس الطبیعة ملحوظ برای متکلم خواهد بود.<sup>۱</sup>

## اشکال مرحوم آخوند به بیان صاحب فصول

مرحوم آخوند در اعتراض به صاحب فصول می‌فرمایند که فرد غیر مردد معنا ندارد که مصداق برای نکره واقع بشود، به عبارت دیگر **إِمَّا هَذَا وَ إِمَّا هَذَا**، امکان تعیین و تشخیص را ندارد. آنچه که در خارج متعین و مشخص است **نَفْسُ الرَّجُلِ فِي الْخَارِجِ** است، نه **رَجُلٌ أَوْ غَيْرُهُ**. در خارج معنا و مفهوم ندارد. فرض کنید که در مورد اتیان، اگر اکرام رجل را مدنظر قرار بدهیم و به شخصی بگوییم که **أَكْرَمُ أَحَدَهُمَا**؛

<sup>۱</sup> الفصول الغروية فی الأصول الفقهية، ص ۱۶۳.

أحدهما یعنی **إما هذا و إما هذا**. [این] تشخیص خارجی ندارد. **أكرم هذا أو أكرم هذا**، **أكرم أحدهما** به عنوان غیریه و به عنوان احد الاسمین، این تعینی در خارج ندارد. این صرفاً ظرف عروض در ذهن است، هم ظرف اتصاف در ذهن است، هم ظرف عروض در ذهن است. آنچه که ظرف اتصافش در خارج است آن به عنوان نکره احدهما یعنی نکره مشخصه است؛ اما به عنوان **أحدهما إما هذا و إما هذا**، این در خارج تعینی ندارد. و لذا مرحوم آخوند بر صاحب فصول اشکال را از این ناحیه وارد می کنند. از نظر جنس در آنجا مسئله ای نیست، جنس آن طبیعت مطلقه ای است که بر حقیقت و ماهیت شیء دلالت می کند **بلا لحاظ وحدة و بلا لحاظ كثرة**.<sup>۱</sup>

### نقد اشکال مرحوم آخوند بر صاحب فصول

نکته ای که در اینجا هست این است که در اسم جنس یا در نکره، نفس لفظ دلالت بر وحدت و کثرت نمی کند؛ همان طوری که عرض کردیم در اینجا دلالت مقام است و دلالت خطاب است؛ این [مسئله] مقتضی وحدت یا کثرت در مورد نکره، است. اما رجل، لفظاً فرق نمی کند؛ شما اگر رجل را در کلامی که مفید طبیعت مهمله است بخواهید بیاورید این رجل می شود اسم جنس، و اگر رجل را در کلامی که مفید وحدت و کثرت است بیاورید این می شود نکره. بله، یک وقت «ال» جنسیت می آید، آن یک مطلب دیگری است که نفس «ال» جنسیت مفید این طبیعت است بدون لحاظ وحدت و کثرت، خُب این در اینجا مسئله ای نیست.

در دفاع از صاحب فصول، اشکالی که بر مرحوم آخوند می شود وارد کرد این است که یک وقت تردد در نفس لفظ و در اراده مخاطب لحاظ شده است، یک وقتی لحاظ تردد، انتزاع تعین خارج است نه اینکه لحاظ شده باشد. یک وقت **فرد لا علی التعین، إما هذا و إما هذا** مورد لحاظ متکلم است؛ در آنجا تعین خارج مورد لحاظ نیست، منظور احدهما است. مانند استصحاب کلی در بحث استصحاب است که در آنجا نظر روی نوعیت فرد است. در استصحاب قسم ثانی چه می گوییم؟ - حالا قسم ثالث هم که خب در آنجا بماند که محل حرف است - در یک جا حیوانی به تعین انسان بوده است، بعد از آن حیوان و قبل از اینکه زائل بشود، حیوان دیگری در تعین غنم آمده است. ما یک وقت نفس آن تعین و تشخیص را استصحاب می کنیم، استصحاب زیدیت یا استصحاب غنمیت مخصوصه، این یک بحث است. یک وقت ما آن حقیقت نوعیه را که معنوی به احدهما و متصف به احدهماست را استصحاب می کنیم؛ می گوییم: **أحدهما بعنوان الحيوانية كان في الدار؛ الآن يُشك في كونه موجوداً أم لا ويستصحب الحيوانية**. این چیزی که يستصحب الحيوانية است، حیوانیت بدون تعین که ما نداریم. در عالم خارج و در تعین خارج **الحيوانية إما موجود في زيد و إما موجود في الغنم** و به همین دلیل ما استصحاب قسم ثالث را ابطال می کنیم. در قسم ثالث، استصحاب این بود که آن نوعیت در

<sup>۱</sup> كفاية الأصول، ص ۲۴۶.

ضمن یک فرد تعین پیدا کرده است، بعد در زوال آن فرد شک می‌کنیم؛ یقین داریم در زوال فرد و شک می‌کنیم در تبدل فرد دیگری عوض از آن فرد اول؛ آن وقت در اینجا استصحاب قسم ثالث می‌گوید که آن حیوانیت متیقنه را استصحاب کنید، بدون اینکه آن فرد مدّ نظر قرار بگیرد. خُب بطلانش هم خیلی واضح است بر اینکه نوعیت و کلی طبیعی بدون تقوّم فی ضمن فرد مستحیل است؛ بنابراین اول باید آن فرد، استصحاب بشود تا در ضمن استصحاب او یا احدهما، شما بتوانید استصحاب قسم ثانی که آن نوعیت است را استصحاب کنید.

خُب در آنجا که ما قسم ثانی را استصحاب می‌کردیم، خود فرد برای ما مشکوک است، ما نمی‌دانیم زید خارج شده است یا نه؟ اما متیقّن برای ما این است که فی البيت و فی الدار لابد أن يكون إما زیداً و إما عمرواً؛ إما زیداً و إما غنم؛ إما زیداً و إما بقرأ. أحدهما متیقّن؛ زیدٌ أو غنمٌ، زیدٌ أو بقرٌ، زیدٌ أو عمروٌ، ولكن خود آن فرد و تعین برای ما مبهم است. به عبارت دیگر ماهیة الحيوانية متیقّن، [أما] هویة الحيوانية غير متیقّن؛ الهویة هو التعین الخاص و تشخّص الخاص؛ اما آن ماهیة الحيوانية متیقّن است، لذا استصحاب قسم ثانی در اینجا متمکّن است. پس ما در اینجا چرا لحاظ تعین و تشخّص را نمی‌کنیم؟ به لحاظ اینکه منظور ما از احدهما تعین نیست، احدهما ملحوظ برای متکلم است. احدهما بدون تعین مبهم و چون نوع، مبهم است حتی یتعیّن فی الخارج، بنابراین احدهما در اینجا می‌تواند موضوع برای حکم و متصف به وصف حکم بشود، این یک صورت است.

صورت دیگر اینکه احدهمای لا علی التعین ملحوظ برای متکلم نیست؛ بلکه منتزع از تعین خارج است. یعنی متکلم به لحاظ تعین خارج و انتزاع خارج می‌گوید: جنئی برجل؛ وقتی که متکلم می‌گوید: جنئی برجل، نه اینکه منظور او احدهمای غیر متعیّن است، احدهم الغير المتعیّن نیست، منظور متکلم رَجُل در خارج است، منظور فردٌ من أفراد الرجال است؛ این فردٌ من أفراد الرجال، حیث أن المتکلم لم یعیّنه و حیث أن متکلم لم یُشخّصه فینتزع من هذا الکلام اینکه منظور متکلم و ملحوظ متکلم فرد مشخص نیست، بلکه فردٌ من أفراد لا علی التعین است. پس این احدهمای مردد که منظور صاحب فصول است، نه آن احدهمائی است که من أول و بداية الأمر متکلم او را لحاظ کرده است؛ نه خیر، آن احدهما یا آن احدهم است که آن احدهم انتزاع ذاتی از عدم تعین فی الخارج است؛ بالآخره در خارج افراد کثیر هستند زید و عمرو و بکر و خالد و امثال ذلک الی عالی و احدهما در اینجا منظور برای متکلم خواهد بود.

دقیقاً مانند وجوب [کفایی] است، مانند دفن یا تغسیل موتی که این وجوبش وجوب [کفایی] است، شارع نمی‌گوید: أحد المسلمين لا علی التعین لابد عن یکفل هذا الامر؛ چون أحد المسلمين لا علی التعین وجود خارجی ندارد؛ بلکه آن که در وجود خارجی تعین دارد عبارت است از نفس زید و نفس عمرو و نفس بکر و امثال ذلک. خُب در اینجا که شارع وجوب [کفایی] و وجوب لا علی التعین می‌گوید، معنایش احد

الأفراد است؛ ولی این وجوب [کفایی] **حيث أن الشارع لم يعين فرداً خاصاً و لم يشخص فرداً خاصاً فنحن ننتزغ من هذا الكلام أن مراد الشارع لا يكون فرداً مشخصاً بل أحد هذه الأفراد** در خارج، این را ما انتزاع می‌کنیم. یعنی ما از کلام شارع این مطلب را انتزاع می‌کنیم که مردد بین الافراد منظور شارع است، لا على التعيين در اینجا منظور شارع است و این فرق بین وجوب [کفایی] و وجوب تعینی است یا فرض کنید که همین طور در **تزوج هنداً أو أختها**، مطلب تخییر است تزوج هنداً أو أختها، این به معنای این است که **أحدى هاتين الأختين**، **إما هذه و إما هذه**؛ یعنی هر دو را با هم تزویج نکن، این صلاح نیست. بلکه **أول هنداً و بعد مدة أختها** را به نکاح دریاور، نه مجتمعاً و سوياً، این صحیح نیست و خوب نیست. این **تزوج هنداً أو أختها** معنای احداً غیر مردد نیست، بلکه منظور مولا و متکلم **إحدى الفرد المعين في الخارج** است متنها اختیار این تعیین بر عهده مکلف قرار گرفته است. مکلف است که می‌تواند احداً را اختیار کند، متنها در اینجا اختیار فرد آخر محرم است، اما در مورد واجب [کفایی]، اختیار فرد دیگر محرم نیست.

حالا در **تزوج هنداً أو أختها** در اینجا این هنداً احداً است، متنها این از خارج انتزاع می‌شود؛ یعنی مخاطب و مکلف در مقام امتثال و در مقام اتیان تخییر را انتزاع می‌کند، عزيمة لا رخصة؛ یعنی احداً حتماً باید تعلق بگیرد به یکی از اینها و طرف دیگر به نحو عزیمت نکاح او حرام است. در اینجا هم مسئله همین طور است؛ در **أكرم عالماً** فرد مردد لحاظ شده است و این لحاظ تردید از متکلم نیست، این لحاظ تردید انتزاع از افراد خارج است، به عکس آنکه نفس تردید مورد لحاظ متکلم قرار بگیرد. پس کلام صاحب فصول در غایت متانت است و اشکالی بر این مسئله وارد نمی‌شود.

### اجمال مطالب بحث نکره و اسم جنس

دیگر مطلبی [از] بحث نکره و اسم جنس باقی نماند. علی‌ای حال مسائلی که ما در این زمینه تابه‌حال مطرح کردیم یکی مسئله طبیعت مطلقه بود، یکی بحث طبیعت مبهمه بود که عرض شد که طبیعت مبهمه مهمله همان طبیعت لابشرط مقسمی است که در باب اطلاق، ما این طبیعت مبهمه را مورد لحاظ قرار نمی‌دهیم، آن طبیعتی را که مورد لحاظ باید قرار بدهیم در باب اطلاق، طبیعت مطلقه مرسله است نه طبیعت مبهمه مهمله، که لابشرط مقسمی است برای جمیع انواعی مصادیق طبیعت، اعم از معرفه، اعم از نکره، اعم از طبیعت مطلقه، اعم از طبیعت مقیده؛ تمام اینها افراد برای طبیعت مبهمه مهمله هستند.

و همین طور بحث راجع به «ال» جنس را مطرح کردیم و عرض شد که «ال» جنس با «ال» عهد تفاوت پیدا می‌کند و این عهد وصفی و عهد خارجی که از او تعبیر آوردند به «ال» عهد که جنس را «ال» عهد گرفتند، جا ندارد. بلکه «ال» بر اقسامی است: «ال» تعریف است، «ال» زینت است و «ال» جنس است، همه اینها دلالات خاصی دارد، و آنچه را که قوم در مقام تکلف برآمدند و خواستند جمیع «الها» را به «ال» عهد و تعریف

برگردانند این خالی از اشکال و تکلف نیست. این هم یک بحث.

بحث دیگری که کردیم، بحث نکره بود و عرض شد که فرق بین نکره و بین اسم جنس در این است که اسم جنس دلالت بر یک فرد نمی کند و نکره دلالت بر فرد خارج می کند. این بحث ها تمام شد.

انشاءالله بحث بعدی ما اگر خدا بخواهد بحث اطلاق و مقدمات حکمت خواهد بود.<sup>۱</sup>

اللهم صل علی محمد و آل محمد

---

<sup>۱</sup> همان طوری که پیش بینی می کردیم با توجه به مسائلی که رفقا در جریان هستند و مشکلاتی که بود و ما ناگزیر با این مشکلات بودیم، نتوانستیم در این مدت یک بحث مرتبی راجع به این قضیه داشته باشیم [و این بحث طول کشید]. امیدواریم که **لعل الله أن يحدث بعد ذلك أمراً** و کار ما به یک نظامی قرار بگیرد که بتوانیم بحث هایمان را به طور مستمر و دقیق انجام بدهیم. خود من از جریاناتی که بود، واقعاً متأثر هستم مخصوصاً این ظلمی که بر رفقا و دوستان وارد می شود؛ اینها در یک هم چنین موقعیتی باید از عمرشان و از آن وقتشان کمال استفاده را داشته باشند و من نتوانستم در این مدت کاملاً خودم را در اختیار رفقا قرار بدهم و به نظر می رسید که دو یا سه هفته بعد سفری را در پیش داریم اما با توجه به بعضی از مشکلاتی که پیش آمد و پیش بینی می شود، در یکی دو روز آینده ممکن است این سفر انجام بشود. از این نقطه نظر دیگر ما این بحث مربوط به مقدمات حکمت که بحث دامنه داری است و همین طور اوّل بحث ارتداد، را قطع می کنیم و انشاءالله موقوف می کنیم به بعد از سفر. تا خدا چه خواهد.

تلمیذ: ظاهراً یک سال دیگر است.

استاد: انشاءالله. حالا چه عرض کنم.

تلمیذ: بعد از مراجعت محرم و بعد صفر و بعد تابستان، دوباره سال دیگر.

استاد: بین محرم و صفر درس نیست؟! اگر درس باشد، یک ماهی هست.

تلمیذ: حوادث طوری است که می ترسیم دوباره همین ده یا بیست روز هم بسوزد.

استاد: آن دیگر با خداست؛ نمی دانیم. واقعاً مگر ما پیش بینی می کردیم؟! جداً عرض می کنم که برای ما هیچ قابل پیش بینی و تصور نبوده است. ولی خُب من وقتی که قم آمدم احتمال می دادم که... بعد به یک نقطه ای رسیدیم - واقعاً این را عرض می کنم خدمتتان - که دیدیم اصلاً آنچه که بر عهده ما هست این است که کوتاهی نکنیم. البته من کوتاهی کردم و نمی توانم این را [انکار] کنم. ولی مطلبی که هست این است که مهم این است که انسان خودش را بسپرد به دست تقدیر و بی خود زور هم نزند چون خیلی زور زدن هم فایده ندارد، ممکن است انسان به نحوی در قضایا قرار بگیرد - نه اینکه ممکن است، حتماً این طور است - که [مسائل] خیلی در اختیارش نباشد. بنابراین وقتی که انسان به این مسئله واقف می شود؛ خُب باید به همین کیفیت و به ترتیب ظاهر، پیش برود دیگر!

اما تا وقتی که عازم نشدیم این بحث صبح هست، چون به شکلی نیست که سر مطلب باشد.